

**The Women in Mirror Image of  
Persian Novels  
The Comparison of the Role of  
Women in Three Persian Novels  
("I will Turn off the Lights, Don't Worry and  
Bibi Shahrzad)**

Hosein khosravi<sup>1</sup>, mojgan keyvani<sup>2</sup>

**Abstract**

Women and their problems are important topics in today's society. The aim of this study is considering women's views towards their position in Iran. The importance of the study is recognizing the role of women in contemporary era by reflecting their own views. This research examines three famous Persian Novels; "I will turn off the lights" by Zoya Pirzad (2001), "Bibi Shahrzad" by Shiva Arastouei (2004) and "Don't worry" by Mahsa Mohebbali (2008). Data is analyzed qualitatively. Among these three women novelists, Zoya Pirzad depicted women's role in the 1960s and showed that in the decade Persian women began to achieve their identity and individualism; they figured out that they should pay attention to their needs and wants. They started to regain their abused rights in private and public domain. Shiva Arastouei in "Bibi Shahrzad" highlighted the patriarchal role in Iranian contemporary history. She generalized this fact to the whole history of Iran through historical and symbolic methods. Mahsa Mohebbali in "Don't worry" portrayed some social disorders common in the present century; issues such as addiction, alcoholism, fashion and consumerism.

**Keywords:** Women Novelists, Female Characters, Social role of Women, Patriarchy.

**زن در آینه رمان**

**مقایسه نقش زنان در سه رمان فارسی**

(چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، نگران نباش و بی‌بی

شهرزاد)

حسین خسروی<sup>۱</sup>، مزگان کیوانی<sup>۲</sup>

**چکیده**

زنان و مسائل آنها از موضوعات مهم در جامعه امروز است. هدف از نگارش این مقاله، بررسی نگاه زنان نویسنده به موقعیت زن در جامعه ایرانی است. اهمیت و ضرورت این پژوهش در این است که می‌توان به جایگاه زنان در دوره معاصر از نگاه خود زنان پی برد. این تحقیق و بررسی در سه رمان مشهور فارسی انجام شده است. رمان‌های «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» اثر زویا پیرزاد (۱۳۸۰)، «بی‌بی شهرزاد» از شیوا ارستویی (۱۳۸۳) و «نگران نباش» نوشته مهسا محب‌علی (۱۳۸۷). روش تحلیل داده‌ها، تحلیل محتوای کیفی است. در میان این سه بانوی نویسنده، زویا پیرزاد موقعیت زن را در دهه ۴۰ شمسی به تصویر کشیده و نشان داده که این دهه آغاز دستیابی زن ایرانی به هویت و فردیت است. زن پی می‌برد که باید به خواسته‌های خود توجه نشان دهد و به حقوق از دست‌رفته خود در حیطه خصوصی و عمومی توجه نشان دهد. شیوا ارستویی در رمان بی‌بی شهرزاد، موضوع مردسالاری را در تاریخ معاصر ایران مورد توجه قرار داده و با استفاده از شیوه گذشته‌نگری و نمادپردازی، این امر را به کل تاریخ جامعه ایرانی مربوط دانسته است. مهسا محب‌علی نیز در رمان نگران نباش، برخی از معضلات اجتماعی را که زن در دوره معاصر گرفتار آنها شده نشان می‌دهد. مسائلی همچون اعتیاد به مواد مخدر، اعتیاد به الکل، مد و مصرف‌گرایی. **کلیدواژه‌ها:** زنان نویسنده، زنان داستان، موقعیت اجتماعی زنان، مردسالاری.

1. Associated professor at azad university, sharekord, Iran

2. MA of Persian language and literature at azad university, shahrekord, Iran

۱. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد، ایران (نویسنده مسؤول)

[h\\_khosravi2327@yahoo.com](mailto:h_khosravi2327@yahoo.com)

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد شهرکرد، ایران

## مقدمه

نویسندگان زن کوشیدند تا مسائل و نگرانی‌های زنان را در هر دوره بررسی کنند و از طریق شگردهای داستان‌نویسی آنها را در رمان‌های خود بازتاب دهند. موضوعاتی مانند وظیفه زن در جهان مدرن، موقعیت اجتماعی زنان، مردسالاری، مصرف‌گرایی، مد و آرایش، کلیشه‌های جنسیتی و نگرش‌های فمینیستی. این رمان‌ها در شناخت عمیق تحولات به وجود آمده در زندگی زنان در دوره معاصر نقش مهمی دارند.

مدرنیته تغییرات گوناگونی را در ساختار اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه سنتی ایران به وجود آورد. یکی از این تغییرات مهم در حوزه مسائل زنان روی داد. ابتدا به موضوع‌هایی همچون تعلیم و تربیت زنان، رها شدن از سنت و کلیشه‌های جنسیتی توجه شد و از زنان خواسته شد که مشارکت فعالی در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته باشند (نیکخواه، ۱۳۸۴: ۱۵۴).

همچنین، امر گسترش آموزش زنان، در نهایت به فزونی و نه لزوماً پیشرفت کیفی آثار ادبی مربوط به زنان منجر شده است. انتخاب زنان به عنوان نماینده پارلمان و مشارکت آنان در فعالیت‌های مطبوعاتی، ورزشی و اجرایی و به ویژه آغاز حضور آنان در سمت‌ها و فعالیت‌های قضایی و حقوقی، زمینه را برای ابراز لیاقت زنان در چارچوب ضوابط اسلامی، بیش از پیش فراهم کرده است (یاحقی، ۱۳۸۰: ۳۶۰).

در پی ایجاد این تغییرات در اجتماع، زنان در دوران معاصر حضور فعالی در عرصه نویسندگی

داشتند. آنها هم به عنوان شخصیت‌های اصلی و فرعی در داستان‌ها حضور دارند و هم خود به نویسندگی پرداختند و مهم‌ترین مسائل زنان و جایگاه آنها را در جامعه به تصویر کشیدند. بررسی شخصیت‌های داستان بر اساس جنسیت شخصیت‌ها، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا «غیبت زن و حذف ادبی او از عرصه داستان، کنایه از حذف واقعی او در عرصه جامعه است» (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۱۰۰). همچنین، «جنسیت بخش عمده‌ای از مطالبی را که رمان‌نویس با آن رو در روست، در بر می‌گیرد. بنابراین، نمی‌توان شخصیت‌های رمان را بدون در نظر گرفتن مسئله جنسیت، تجزیه و تحلیل کرد» (باقری، ۱۳۸۷: ۱۱۶-۱۱۵).

هدف از این پژوهش، بررسی موقعیت زن در داستان‌های زنان نویسنده در قبل و بعد از انقلاب است تا جایگاه زن در جامعه با توجه به دیدگاه خود زنان بررسی و نگرانی‌های آنان بهتر شناخته شود.

## پیشینه تحقیق

۱. سیمای زن در ادبیات داستانی معاصر (با تکیه بر اهم آثار هدایت، افغانی، گلشیری، دانشور، روانی-پور) (۱۳۸۳)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، استاد راهنما: حسینعلی قبادی، استاد مشاور: ناصر نیکوبخت، دانشجو: فریبا عابدین‌نژاد.

۲. تحلیل جامعه‌شناختی سیمای زن در ادبیات داستانی ایران از سال ۱۳۰۰ تاکنون (۱۳۸۵)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام‌نور مرکز تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، استاد

۹. جایگاه زنان در داستان‌های کوتاه احمد محمود (۱۳۸۹)، مجید پویان، مجله مطالعات اجتماعی - روان‌شناختی زنان، شماره ۳ (پیاپی ۲۵).

۱۰. ساختار شکنی یادنگاشت زن ایرانی در عطر سنبل عطر کاج اثر فیروزه جزایری دوما (پاییز و زمستان ۱۳۹۳)، سیدمحمد مرندی و سیروس امیری، مجله پژوهش ادبیات معاصر جهان، دوره ۱۹، شماره ۱، صص ۱۲۲-۱۰۳.

#### روش پژوهش

یکی از تکنیک‌های پژوهشی که برای توصیف عینی، منظم و تفسیر داده‌ها به کار می‌رود و برداشت نسبتاً واقع‌بینانه‌ای از یک متن یا یک شخص به دست می‌دهد، روش تحلیل محتواست. همچنین می‌توان بر اساس این تکنیک، متون مختلف را در زمان گذشته بررسی کرد، به خصوصیت اجتماعی- فرهنگی آن زمان پی برد و خصوصیات شخصیتی آنها را به طور دقیق مطالعه کرد (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۱۴۳). در این جستار روش پژوهش، تحلیلی-توصیفی است و بر اساس تحلیل محتوا به توصیف و تفسیر شرایط و روابط موجود بین سه متن داستانی یادشده می‌پردازد. هدف مطالعه، شناخت کلیه متغیرهای مربوط به این سه رمان است.

داستان‌هایی که این بررسی در آنها انجام شده، عبارت‌اند از:

الف) «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» از زویا پیرزاد: این اثر نخستین بار در سال ۱۳۸۰ خورشیدی به وسیله نشر مرکز منتشر شده و تا کنون چند جایزه

راهنما: هما زنجانی‌زاده اعزازی، استاد مشاور: محمدجواد زاهدی مازندرانی، دانشجو: محمدعلی جوان برگ.

۳. بینش اساطیری در ادبیات داستانی زنان معاصر ایران (۱۳۹۲)، رساله دکتری، دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، استاد راهنما: عباس خایفی، مشاوران: علی تسلیمی، محمدعلی خزانه‌دارلو، دانشجو: فرزانه مونسان.

۴. بررسی طبقات اجتماعی در ادبیات داستانی معاصر ایران (۱۳۸۵)، رساله دکتری، دانشگاه یزد، استاد مشاور: یدالله جلالی پندری، دانشجو: مجید پویان.

۵. جایگاه اجتماعی زن در ادبیات داستانی معاصر (دهه چهل تا هفتاد) (۱۳۸۷)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، استاد راهنما: رحمان مشتاق‌مهر، استاد مشاور: یدالله نصراللهی، دانشجو: فریده داننده.

۶. تحلیل شخصیت زن در آثار نویسندگان زن معاصر و مقایسه آن با نویسندگان مرد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، استاد راهنما: محمود فتوحی، استاد مشاور: غلامعلی فلاح، دانشجو: هادی یآوری.

۷. سیمای زن در ادبیات داستانی معاصر ایران، مشیت‌علایی (بهار ۱۳۹۲)، مجله سینما و ادبیات، سال نهم، شماره ۳۶.

۸. بلقیس سلیمانی، مقاله «در حضور تاریخ»، مندرج در بیداردلان در آینه، به کوشش احمد آقایی، صص ۳۳۶-۳۳۹.

معتبر ادبی مانند: جایزه ادبی یلدا، بهترین رمان سال بنیاد گلشیری و همچنین جایزه کتاب سال را به خود اختصاص داده است. پیرزاد از معدود نویسندگان ایرانی است که تمام آثارش به فرانسوی ترجمه شده است.

ب) رمان دوم «بی‌بی شهرزاد»: اثر شیوا ارسطویی است. این رمان ابتدا در سال ۲۰۰۳ میلادی توسط نشر باران در سوئد انتشار یافت و یک سال بعد توسط نشر قطره (۱۳۸۳ ه.ش.) در تهران منتشر شد.

ج) اثر سوم، «نگران نباش»: نوشته مهسا محب‌علی است. این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۸۷ توسط نشر چشمه چاپ شد و جوایزی همچون جایزه منتقدان و نویسندگان مطبوعات (۱۳۸۷)، بهترین رمان بنیاد گلشیری (۱۳۸۷) و برگزیده نسل سوم داستان‌نویس (۱۳۸۶) را از آن خود کرده است.

علت انتخاب رمان‌های یادشده این است که این داستان‌ها جزو داستان‌های برگزیده‌ای بوده‌اند که مسئله زنان از مسائل محوری آنهاست و همچنین نویسندگان آنها از موفق‌ترین زنان نویسنده به شمار می‌روند. در این پژوهش سعی بر آن بود تا دیدگاه‌ها، تفاوت‌ها و شباهت‌های زنان در دهه‌های قبل و بعد از انقلاب اسلامی با هم مقایسه شود. در ترتیب طرح مباحث، زمان روایت ملاک بوده است. دهه چهل خورشیدی (رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم)، دهه شصت (زمان داستان: بی‌بی شهرزاد) و دهه هشتاد (نگران نباش).

شیوه ارائه مطالب نیز بدین صورت است که

ابتدا خلاصه هر رمان آورده شده است، سپس مباحث خاص مرتبط با آن اثر مطرح می‌شود و به همین دلیل برخی مباحث مربوط به هر رمان با دو اثر دیگر متفاوت است.

### بحث و بررسی

الف) رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» از زویا پیرزاد

#### ۱. خلاصه داستان

این رمان، داستان زندگی چند خانواده ارمنی ایرانی است که در اوایل دهه چهل در آبادان زندگی می‌کنند. کلاریس شخصیت اصلی داستان، بر اساس رابطه‌ای عاشقانه با آرتوش ازدواج می‌کند. آرتوش کارمند ارشد شرکت نفت است. آنها صاحب سه فرزند می‌شوند به نام‌های آرمینه، آرسینه و آرمن. کلاریس زنی خانه‌دار است که به خواسته‌های درونی خود توجه نشان نمی‌دهد و در پی برآورده کردن خواسته‌های دیگران مانند همسر، فرزندان، همسایه و مادر و خواهرش است. او پس از ازدواج بیشتر به امور روزمره زندگی مانند رسیدن به بچه‌ها، آشپزی و برگزاری مهمانی می‌پردازد، تا اینکه خانواده امیل سیمونیان، همسایه آنها می‌شوند. بر اثر این آشنایی و به سبب علاقه‌ای که به امیل پیدا می‌کند، شخصیت او متحول می‌شود. او از سویی به امیل علاقه‌مند است و از طرف دیگر نمی‌تواند به شوهرش خیانت کند. این امر در او نوعی پریشان‌فکری و اضطراب ایجاد می‌کند. وقتی امیل از او می‌خواهد که روز دوشنبه بعد از ظهر در خلوت همدیگر را ملاقات کنند، کشمکش درونیش به نهایت می‌رسد، اما بعد از

در جامعه شرقی هستند» (نیکویخت، ۱۳۹۱: ۱۴۰). با این حال، نقش شخصیت اصلی داستان (کلاریس) تا پایان داستان ثابت و ایستا نمی ماند و او سرانجام به فردیت و ندای درون خود توجه نشان می دهد که این امر سبب می شود هم در محیط خانه کار خود را به درستی انجام دهد و هم به مسائل اجتماعی بیرون از خانه بپردازد و از حالت انفعال خارج شود.

### ۳. ملال آور بودن زندگی زنان

در این رمان، یکی از مشخصه های زندگی برای زن ایرانی ارمنی روزمرگی و تکرار است که به گونه های مختلف نشان داده شده است. کلاریس، شخصیت اصلی داستان، زنی سی و هشت ساله و خانه دار است که نویسنده توانسته است از طریق پرداختن به کارهای درون خانه، روزمرگی و ملال را در زندگی او نشان دهد. شروع داستان این گونه است: «صدای ترمز اتوبوس مدرسه آمد. بعد قیژ در فلزی حیاط و صدای دویدن راه باریکه وسط چمن. لازم نبود به ساعت دیواری آشپزخانه نگاه کنم. چهار و ربع بعدازظهر بود» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۹). کلاریس، بدون نگاه کردن به ساعت، با آمدن بچه ها از مدرسه می داند ساعت چهار و ربع بعدازظهر است که این صحنه، هم مشغله زن داستان؛ یعنی پرداختن به امور فرزندان را نشان می دهد و هم تکراری بودن حوادث را. در این رمان «زمان برای کلاریس بر حسب وقایع روزمره مشخص می شود و این وقایع آن قدر آشنا و تکراری اند که او زمان رخ دادنشان را حتی چشم بسته هم می داند» (پاینده، ۱۳۹۲: ۱۹۶). همچنین،

مدتی دوباره بین او و شوهرش رابطه عاطفی و عاشقانه شکل می گیرد و با اظهار علاقه شوهر به او و نشان دادن لطف و محبت، امیل را فراموش می کند و با شور و اشتیاقی دوباره به زندگی خود ادامه می دهد.

### ۲. موقعیت زن در خانواده (حیطه خصوصی)

در رمان «چراغها را من خاموش می کنم»، نویسنده از زاویه دید اول شخص استفاده کرده است که این امر سبب شده تا بین نویسنده و راوی رابطه مستقیمی شکل بگیرد (فاولر، ۱۳۹۰: ۱۰۴). انتخاب زاویه دید اول شخص سبب شده است تا بینش و نگرش شخصیت اصلی داستان به بهترین نحو در موقعیت خانه انعکاس داده شود. در این داستان، نویسنده کوشیده است تا موقعیت زن ایرانی را در آغاز دهه ۴۰ در خانه و حیطه خصوصی به تصویر بکشد؛ زنانی که گرفتار زندگی یکنواخت و کسالت باری هستند، زندگی خود را فدای دیگران کرده اند و با اعضای خانواده خود رابطه سردی دارند. به طور کلی، زنان این داستان در آغاز، زنان سنتی و وابسته به مردان هستند که هویت خود را در این وابستگی می یابند. در جامعه مردسالار «زن درجه بالاتری از حساسیت، وابستگی، سنت گرایی و اتکا به حمایت های دیگران را در برمی گیرد» (مایلز، ۱۳۸۰: ۳۰۲). در این داستان، زنان متفاوتی مانند کلاریس، نینا، ویولت، آلیس و خانم سیمونیان حضور دارند که هر کدام از آنان بخشی از ویژگی ها، نگرانی ها و نگرش های زن را در خانه نشان می دهند. در حقیقت، آنان «نمادی برای کلیشه های متعارف زنان

ضرب‌آهنگ کند داستان در این قسمت از داستان، منعکس‌کننده زندگی کسالت‌بار، ملامت و یکنواخت این شخصیت است (همان: ۱۹۵). کلاریس درباره لباس آرسینه می‌گوید: «ندیده می‌دانستم لبه جیب آرسینه هم شکافته» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۱۰). در این قسمت نیز، این یکنواختی زندگی، دوباره به تصویر کشیده شده است. ندیده او می‌داند که چه مشکلی، چه زمانی، در خانه اتفاق می‌افتد که این امر به سبب تکرار زیاد امور یکنواخت است. دنیا و زندگی این زن، به طور کلی در رسیدگی به خانه، همسر، فرزندان و دیدارهای همیشگی با مادر و خواهر سپری می‌شود (نیکوبخت، ۱۳۹۱: ۱۴۴).

یکنواختی و تکراری بودن زندگی به شیوه‌های دیگری نیز در داستان انعکاس داده شده است: در نامه آرمن (پسر کلاریس) به امیلی نیز می‌توان به این تکراری بودن زندگی کلاریس پی‌برد: «مادرم فقط بلد است ایراد بگیرد، غذا بپزد، گل بکارد و غر بزند» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۱۹۰). همان‌طور که در این نامه دیده می‌شود، برنامه کلاریس در خانه، پخت و پز و پرداختن به کارهای خانه است. نظافت خانه نیز یکی دیگر از کارهای تکراری است که کلاریس تقریباً در تمام صحنه‌های داستان انجام می‌دهد. در آغاز داستان، گویی که وی هیچ خواهسته‌ای از خود ندارد و تنها برای این شوهر کرده است که بچه بزاید و به نظافت خانه بپردازد. در صحنه‌ای که مادر از او می‌پرسد «گردگیری نکرده‌ای؟» جواب می‌دهد: «چرا. پرروز هشت بار، دیروز شانزده بار، امروز سی و دوبار» (همان: ۲۹). در این صحنه وی اغراق می‌کند، اما در این اغراق حقیقتی نهفته است. اینکه نظافت

خانه کاری است که او هر روز انجام می‌دهد و به یک عادت روزانه برای وی تبدیل شده است. گذشته از نظافت خانه، شستن لباس‌ها نیز کار هر روزه اوست (همان: ۳۴). دیگر کار او در خانه، ترتیب مهمانی دادن است. وی در طول این مهمانی‌ها غذا می‌پزد، ظرف می‌شوید و سپس به استراحت می‌پردازد. به طور کلی کارهای او در همین موارد خلاصه می‌شود که با تکرار هر روزه آنها در داستان، نویسنده توانسته است یکنواخت بودن زندگی وی را به تصویر بکشد.

قابل ذکر است که مسئله یکنواختی زندگی زن داستان، مختص به یک شخصیت نیست، بلکه متعلق به همه نسل‌های زنان است. وی برای نشان دادن این موضوع از شیوه بازگشت به گذشته استفاده می‌کند و سپس به مسائل حال می‌پردازد. مهم‌ترین مشغله‌های مادرش - نسل گذشته - همان موضوعات رسیدن به شوهر، فرزندان، آشپزی و نظافت خانه بوده است. وی بعد از بازگشت به زمان حال، به زندگی خود می‌پردازد و می‌بیند همان کارهایی را انجام می‌دهد که مادرش درگیر آنها بوده است. برای نمونه یکی از کارهای مادرش این بوده که به دعوای فرزندان خاتمه بدهد (همان: ۳۲). خودش نیز یکی از مشغله‌هایش پایان دادن به درگیری‌های بین فرزندان است. از طریق این مقایسه، نویسنده یکسان بودن و یکنواخت بودن زندگی نسل زنان را در جامعه به تصویر کشیده است.

#### ۴. زن در مرحله خودآگاهی و فردیت یافتن

زنان این رمان، به خصوص کلاریس، زندگی خود را

نمی‌شود. در صحنه‌ای از داستان که کلاریس می‌فهمد افرادی که آرتوش به خانه می‌آورد سیاسی‌اند، لب به اعتراض می‌گشاید و از اینکه شوهر به او به توجه ندارد، شکوه می‌کند: «از صبح تا شب جان می‌کنم برای تو و بچه‌ها که چی؟ که تو هرکار دوست داری بکنی» (همان: ۲۵۸). از نظر کلاریس نه تنها هیچ کس کاری برای او انجام نمی‌داد، حتی خودش هم، کاری را تنها برای دل خودش تاکنون انجام نداده است: «خودم در سی هشت سالگی چه کاری برای خودم کرده‌ام؟» (همان: ۱۷۹). این بی‌توجهی به خود نیز در صحنه نمادین دیگر، خود را نشان داده است: «وقت میز چیدن برای مهمان‌ها همیشه یادم می‌رفت خودم را بشمرم» (همان: ۲۰۹). این بشقاب نیاروردن برای خود و فقط مهمان‌ها را حساب کردن، دلالت بر این دارد که او به فکر خود نیست و تنها در پی این است که به کارهای دیگران بپردازد. او پس از مدتی به این فکر می‌کند که تنها آنچه را خود می‌خواهد انجام دهد (همان: ۱۸۲).

سرانجام وی پس از کشمکش درونی و بیرونی، راهی جدید را بر می‌گزید و به سبب شکل‌گیری فردیت در درونش، خواستار مطالبات جدیدی است (پرستش، ۱۳۸۹: ۷۳). وی پس از این تصمیم می‌گیرد بنابر خواسته خود عمل کند و زندگی‌اش را بنا به خواست دیگران فنا نسازد. در حقیقت، آنچه این شخصیت می‌خواهد این است که چند ساعت تنها باشد و کسی را بیابد تا با وی سخن بگوید (همان)؛ چرا که نداشتن همدم باعث شده است او دچار پریشان‌فکری شود: «بس که با خودم حرف زدم دیوانه شدم» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۲۰۲).

فدای دیگران می‌کند. کلاریس که نمادی از همه زنان جامعه است، هرگز به فکر عملی کردن خواسته‌های خود نیست و همیشه در پی این است که خواسته‌های شوهر، فرزندان، همسایه‌ها و دوستان را برآورده کند: «فکر کردم وقت می‌کنم به کارهایی که دوست دارم برسم. و ایرادگیرِ ذهنم پرسید: چه کارهایی؟» (همان: ۱۹).

دیده می‌شود که در آغاز، حتی شخصیت داستان از خواسته‌های خود، آگاه نیست؛ چرا که هنوز به مرحله‌ی خواگامی و فردیت دست نیافته است، اما در ادامه، این مسئله از نگرانی‌های مهم فکری او می‌شود و وی را دچار پریشان‌فکری می‌کند. او از اینکه زندگی‌اش را فدای خواسته‌های دیگران کرده، خسته شده است: «بس که هر کاری را به خاطر دیگران کردم خسته شدم» (همان: ۲۰۲). وقتی نینا از او می‌خواهد مهمانی ترتیب دهد تا امیل و ویولت با هم آشنا شوند، از دست او عصبانی می‌شود و می‌گوید هیچ کس به او توجه ندارد و کسی از او نمی‌پرسد که تو چه می‌خواهی.

نینا تنها در پی این است که از او کار بکشد. آلیس تنها به فکر خودش است. مادر تنها به فکر آلیس است و هر دو در پی مسخره کردن وی. بچه‌ها در دنیای کودکی خود خوشحال‌اند و «فکر می‌کنند غرغرو و ایرادگیرم» (همان). آرتوش هم فقط به فکر بازی شطرنج است. بنابراین، وی به فکر فرو می‌رود و از خود می‌پرسد «چرا کسی به فکر من نبود؟ چرا کسی از من نمی‌پرسد تو چه می‌خواهی؟» (همان: ۱۷۷). شوهر هیچ‌وقت درباره‌ی وضعیت روحی، از او چیزی نمی‌پرسد و وقتی ناراحت است، علت ناراحتی را از او جویا



### ۵. رابطه بین زن و شوهر

در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، نویسنده سعی کرده رابطه سرد بین زن و شوهر و تأثیر آن را بر زندگی‌شان نشان دهد. کلاریس و آرتوش بر اساس عشق با هم ازدواج می‌کنند، اما پس از ازدواج، رابطه بین این دو خالی از شور و نشاط است. بسیار کم به یکدیگر توجه نشان می‌دهند و با هم به گفت‌وگو می‌پردازند. همین روابط اندک و گفت‌وگوهای بین آنها به جدال منجر می‌شود. نمونه آن، هنگام رفتن به مهمانی خانه امیل است که آرتوش چنین واکنش نشان می‌دهد: «آرتوش تمام غرولندهای چند روزه را جلوی مادر و آلیس تکرار کرد. اولین و آخرین دفعه‌ست» (پیرزاد ۱۳۸۰: ۴۰) و در برخی مواقع نیز حتی گفت‌وگوی بین آنها نیمه‌تمام باقی می‌ماند. برای نمونه هنگامی که آرتوش درباره امیل سیمونیان سخن می‌گوید، به سخن خود ادامه نمی‌دهد و واکنش کلاریس به این موضوع چنین است: «منتظر که حرفش را ادامه بدهد. خبری که نشد، لنگه جوراب به دست، رفتم توی راحتی چرم سبز کنار پنجره نشستم» (همان: ۲۳). بین زن و شوهر هیچ‌گونه رابطه محبت‌آمیزی که لازمه زندگی مشترک است، دیده نمی‌شود و آن‌گونه که کلاریس می‌گوید، وی نمی‌تواند با کسی آنچه را در دل دارد بیان کند. هنگام دعوی بین آرمن و آرسینه، آرتوش دست کلاریس را می‌گیرد و به او می‌گوید دخالت در دعوی آنها نکند. دست کشیدن آرتوش به پشت دست کلاریس، موجب شکل‌گیری این سؤال در ذهن شخصیت می‌شود که «چند وقت بود دستم را نگرفته بود؟» (همان: ۵۷). از طریق این

البته این توجه نکردن به خواسته‌های زن، مختص کلاریس نیست، بلکه بیشتر زنان داستان، شبیه به وی هستند. چنان‌که نینا، ویولت را مانند او می‌داند و مادر امیل نیز خود را در زندگی به او مانند می‌کند. وی می‌گوید مانند کلاریس، همه چیز را به خاطر دیگران تحمل کرده است: «اول برای پدرم، بعد برای شوهرم و حالا پسر و نوه‌ام. هیچ‌وقت کاری را که دوست داشتم نکنم، نکردم» (همان: ۱۸۲). او نیز می‌گوید از زمانی که به مرحله خودآگاهی رسیده است، پدر به خواسته او نه گفته است. در گفت‌وگوی بین گارنیک و کلاریس به این جنبه همگانی بودن بی‌توجهی مرد به زن نیز اشاره شده است. کلاریس از سیاست‌بازی‌های آرتوش نزد گارنیک شکایت می‌کند که گارنیک می‌گوید این یک مسئله اعتقادی است، اما کلاریس معتقد است که این خودخواهی است که سبب شده تا مردان به زنان‌شان توجه نکنند: «مسئله اعتقادی نیست، مسئله خودخواهی است» (همان: ۲۶۲). در این گفت‌وگو نیز به موضوع مردسالار بودن جامعه اشاره می‌شود. زنان در خدمت مردان هستند و ساختن دنیایی بهتر فقط از عهده مردان بر می‌آید، اما چیزی که زن داستان می‌خواهد، بر هم زدن قوانین این دنیای مردسالار نیست، بلکه می‌خواهد در همین دنیای مردسالار به او نیز توجه شود. در پایان داستان، این بی‌توجهی مرد به همسرش به پایان می‌رسد. آرتوش زودتر از همیشه به خانه می‌آید و برای همسرش گلدان می‌خرد که این موضوع سبب می‌شود ابتدا زن تعجب کند و «بعد رفتم جلو و بغلم کرد. زدم زیر گریه» (همان: ۲۷۰).



خانواده به خصوص زن و شوهر را بیش از پیش سرد می‌کند.

کلاریس وقتی که از سوی شوهر محبتی نمی‌بیند، به سوی فردی مانند امیل جذب می‌شود که او را درک می‌کند، به او احترام می‌گذارد و محبت می‌کند. بنابراین، در کلاریس این حس شکل می‌گیرد که نیاز به محبت دارد و دوست دارد تا با کسی درباره آنچه در دل دارد، سخن بگوید. وقتی می‌بیند امیل به او توجه دارد، کم‌کم حس خوبی نسبت به وی پیدا می‌کند. وقتی در یک مهمانی امیل به کلاریس می‌گوید: «کلاریس! کمک بکنم؟» این جمله احساس خوشایندی در او ایجاد می‌کند: «پیشنهاد کمکش بیشتر به دلم نشسته بود یا اینکه به اسم کوچک صدایم کرده بود؟» (همان: ۹۳) یا در صحنه‌ای دیگر، وقتی که امیل از کارهای او تعریف می‌کند و او را «تو» خطاب می‌کند، دوباره همین احساس، همراه با شرم به او دست می‌دهد (همان: ۱۰۳). وقتی با امیل سخن می‌گوید، درباره همه مسائل با هم گفت‌وگو می‌کنند: غذا و ادویه‌جات، کتاب‌ها و نویسنده‌های مورد علاقه که این امر سبب می‌شود این احساس در درون کلاریس به وجود آید که امیل متعلق به اوست و نباید شخص دیگری به او فکر کند؛ چنان که دعا می‌کند آلیس او را نبیند: «کاش آلیس این طرف‌ها پیدا نشود» (همان: ۱۳۱). وقتی مانیا از برگزارکنندگان مراسم ۲۴ آوریل به امیل دست می‌دهد، او دچار این وسواس می‌شود که دست مانیا آیا زیاد در دست امیل مانده است یا نه؟ «تصور بی‌مورد من بود یا دست‌هایشان زیادی توی دست هم ماند؟» (همان:

جمله پرسشی نشان داده می‌شود که حتی شخصیت زن فراموش کرده است که اصلاً با شوهرش رابطه معاشقه‌آمیز داشته یا نه و حتی اگر داشته است به خاطر کم بودن و استمرار نداشتن، آن را به دست فراموشی سپرده است. در یک تک‌گویی، او در ذهن خود می‌اندیشد که شوهرش در هفده سال عروسی‌شان چند بار به خاطر او ناراحت شده است که خود جواب می‌دهد: «خیلی به ندرت» (همان: ۲۳۸). با توجه به شغل شوهر که کارمند شرکت نفت است، آنها نمی‌توانند حتی هفته‌ای یک بار با هم نهار بخورند تا یک فضای صمیمی بین اعضای خانواده به خصوص زن و شوهر ایجاد شود. وقتی آرسینه پیشنهاد می‌دهد که نهار را در باشگاه بخورند، کلاریس می‌گوید: «چه خوب که هفته‌ای یک بار همه سر نهار دور هم باشیم» (همان: ۵۹). اگر در برخی مواقع آن هم به ندرت آرتوش به کلاریس محبت می‌کند، به سبب این است که موافقت او را برای انجام کاری جلب کند. آرتوش وقتی می‌خواهد به دیدن «شاهنده»، شخصیت سیاسی داستان برود، ابتدا با صمیمت با کلاریس برخورد می‌کند تا کلاریس با وی مخالفت نکند. کلاریس از این محبت شوهر تعجب می‌کند، سپس پی می‌برد که شوهرش با باج دادن می‌خواهد موافقت او را با کار مورد نظر خود جلب کند. برای نشان دادن محبت، آرتوش با مقصر شمردن طرف مقابل به خصوص زنش این کار را انجام می‌دهد: «سال‌ها بود فهمیده بودم آرتوش با مقصر شمردن هر کسی که اتفاقی برایش می‌افتد محبتش را نشان می‌دهد» (همان: ۱۰۷) که این موضوع نتیجه عکس می‌دهد و روابط اعضای

## ۶. ازدواج

ازدواج، از نگرانی‌ها و دل‌مشغولی‌های مهم زنان داستان است؛ چرا که در جامعهٔ مردسالار، زنان از طریق ازدواج است که می‌توانند به هویت دست یابند. «از آنجایی که در جامعهٔ مردسالار، دختران تنها از طریق ازدواج هویتی اجتماعی می‌یابند، این امر در زندگی آنها نقش و اهمیتی بسیار پیدا کرده است. در جامعهٔ سنتی، ازدواج مهم‌ترین رویدادی است که در زندگی دختران به وقوع می‌پیوندد و تعیین‌کنندهٔ سرنوشت آنان است» (بشیری، ۱۳۹۰: ۵۹). زنان داستان برخلاف کلاریس که بر اساس عشق ازدواج می‌کند، ازدواج‌شان همواره مطابق میل آنها صورت نگرفته است. مانند مادر امیل که برخلاف میل خود ازدواج می‌کند: «پدرم گفت اگر زنش نشوم...» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۱۸۴). ویولت نیز با شخصیتی وسواسی و بدبین ازدواج می‌کند که برخلاف قول‌هایی که داده است به او اجازه نمی‌دهد از خانه بیرون بیاید و به سبب همین حس بدبینی، ویولت مجبور می‌شود از وی طلاق بگیرد و بعد می‌خواهد با امیل ازدواج کند که امیل او را رها می‌کند و می‌رود. این امر موجب نگرانی وی می‌شود که پس از رفتن به تهران و آشنایی با پسر همسایه، از این دل‌نگرانی‌های می‌یابد. بنابراین، دیده می‌شود که آرامش این زن در گرو داشتن همسر و بودن با یک مرد است. دغدغهٔ آلیس، خواهر کلاریس که لیسانس سرپرستاری اتاق عمل از انگلستان گرفته، این است که ازدواج کند. او هر مرد مجردی را که می‌بیند در این فکر است کاری کند تا او را با ازدواج با خود ترغیب کند و هر

نتیجهٔ رابطهٔ عاطفی برقرار کردن با امیل، این است که او از آن حالت یکنواختی و تکراری بودن که در زندگی به آن دچار شده بود، بیرون بیاید. برای نمونه وقتی که امیل به خانه آرتوش می‌آید و خاک گلدان‌ها را عوض می‌کند، کلاریس با او مشغول گفت‌وگو می‌شود و امیل به دقت به او گوش می‌دهد: «امیل تمام مدت فقط نگاهم کرده بود. آرنج روی دستهٔ راحتی و دست زیر چانه» (همان: ۱۵۲)؛ به گونه‌ای که کلاریس متوجه آمدن بچه‌ها از مدرسه نمی‌شود: «بچه‌ها که کیف مدرسه به دست، تو درگاهی اتاق پیدایشان شد، فکر کردم چطور صدای اتوبوس مدرسه را نشنیده‌ام» (همان). در حالی که او چشم‌پسته می‌دانست کی بچه‌ها از مدرسه باز می‌گردند. این شخصیت آن اندازه از سوی دیگران و به ویژه شوهر پذیرفته نشده است که وقتی امیل به سخنان او گوش می‌دهد، بر این باور است که شاید امیل نیز او را مسخره می‌کند (همان: ۱۵۶). این پذیرفتن سبب تقابل و آشوبی در درون شخصیت شده است: تقابل تمایل به امیل و بی‌میلی به شوهر. این بی‌میلی به شوهر سبب می‌شود تا با آرتوش با لحن عصبانی سخن بگوید. برای نمونه وقتی آرتوش دربارهٔ شام از او سؤال می‌پرسد، با عصبانیت می‌گوید: «هیچی برو از انکس غذا بگیر» (همان: ۱۶۴)، یا وقتی که به او می‌گوید: «عینکم را ندیدی می‌گوید: «روی پیشانی من نوشته‌اند: مأمور پیدا کردن اشیای گمشده» (همان: ۱۶۵)، اما در پایان این شوهر به همسر محبت می‌کند و کلاریس نیز به زندگی مشترک باز می‌گردد.

الف) شخصیتی همچون کلاریس که در آغاز به مسائل سیاسی و اجتماعی بی توجه است، اما در پایان علاقه مند می شود.

ب) شخصیت هایی همچون مادر کلاریس و نینا که تا پایان داستان به مسائل سیاسی بی علاقه اند.

ج) در دسته سوم، خانم نوراللهی قرار دارد که علاوه بر پرداختن به مسائل خانه، برای احقاق حقوق زنان نیز فعالانه مشارکت دارد.

مشارکت سیاسی در دو سطح رخ می دهد: توده مانند شرکت در انتخابات، احزاب، انجمن ها و تجربه های اجتماعی و نخبگان، همچون حضور در مجلس، قوه مجریه و داشتن مناصب عالی (کاظمی-پور، ۱۳۸۳: ۲۱۷) که می توان گفت مشارکت او در سطح توده؛ یعنی شرکت در انجمن ها است. در آغاز داستان کلاریس زنی محصور در عرصه خصوصی است و به حیطه عمومی؛ یعنی به مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه داستانی توجهی ندارد و این مسائل را موضوع های کسالت باری توصیف می کند؛ چنان که با خواندن عنوان های روزنامه های شوهرش، چنین واکنشی از خود نشان می دهد: «عنوان های درشت خبرهای روزنامه را خواندم: بازدید قریب الوقوع سفیر اتحاد جماهیر شوروی از آبادان. انتخابات مجلس و لوایح شش گانه. ساعت خانه های کارگری در پیروزآباد. افتتاح استخر جدید در محله سه گوش بریم. صفحه را تا کردم» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۲۰). شوهرش او را به جلسه های انجمن ایران و شوروی می برد، اما «هر بار حوصله ام سر رفته بود» (همان). یکی از مسائلی که در داستان سبب شده که همواره بین کلاریس و آرتوش منازعه و جدال ایجاد شود،

وقت که خود را آرایش می کند و در پی لاغر کردن خود است، خانواده می فهمند که او مرد مجردی را دیده است (همان: ۷۰). نمونه ای از این مردان، پزشک ارمنی به نام آرتامیان است که آلیس ابتدا فکر می کند: «آرتامیان از من خوشش می آید» (همان: ۳۲)، اما این پزشک سرانجام با یک پرستار که «زشت تر، بی سوادتر و دهاتی تر از این دختر خدا نیافریده» ازدواج می کند (همان: ۳۲). هنگامی که با خانواده امیلی نیز آشنا می شوند، از همان آغاز بر آن است که امیل را برای ازدواج با خود انتخاب کند. هنگامی که مادر درباره مادر امیل بدگویی می کند، آلیس می گوید: «زن خوشنام نبود، به پسرش چه مربوط؟» (همان: ۴۱) که از ذهن مادر می گذرد «باز هم سر و کله مرد مجردی پیدا شد» (همان). او بدین سبب به آرایشگاه می رود و وقتی می فهمد امیل به خانه کلاریس دعوت شده و او را خبردار نکرده است، نگران می شود. در ادامه درباره نحوه زندگی با امیل با کلاریس گفت و گو می کند، اما آن گونه که راوی می گوید: «به همین ترتیب، همه چیز را به قول مادر برید، دوخت و پوشید» (همان: ۹۶)؛ در صورتی که امیل خواستار ازدواج با او نیست. آلیس سرانجام با یوپ آشنا می شود و ازدواج می کند.

#### ۷. زنان و مسائل اجتماعی

شرکت زنان در مسائل اجتماعی، یکی از موضوع های فرعی این داستان است. از این نظر شخصیت های داستان را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

شوهر خود بر سر این موضوع نزاع و جدال می‌کند، برخلاف میل خود، شوهرش را تأیید می‌کند (همان: ۲۲). او به انتقاد از مردان می‌پردازد و در گفت‌وگوی با کلاریس می‌گوید: «مردها فکر می‌کنند اگر از سیاست حرف نزنند، مردِ مرد نیستند» (همان).

در این داستان تنها خانم نوراللهی است که به مسائل سیاسی و اجتماعی توجه نشان می‌دهد. وی به موقعیت اجتماعی زن در جامعه آن روز ایران، اعتراض دارد و در پی این است تا با ارتباط با زنان مختلف آنها را برای گرفتن حقوق زن ایرانی ترغیب و هماهنگ کند. آن‌گونه که کلاریس او را با خود مقایسه می‌کند، او نیز شوهر و سه بچه دارد با این تفاوت که کلاریس غیر از کارِ خانه، کاری انجام نمی‌دهد، اما نوراللهی فعالیت اجتماعی نیز انجام می‌دهد: «می‌دانستم شوهر دارد و سه بچه. مثل خود من. با این حال هم کار می‌کرد و هم فعالیت اجتماعی داشت. من غیر از کارِ خانه چه می‌کردم؟» (همان: ۷۹). وقتی که کلاریس به در تالار اجتماعات باشگاه نگاه می‌کند، متوجه عنوان سخنرانی خانم نوراللهی می‌شود: «زن و آزادی». در این سخنرانی، هدف خانم نوراللهی به دست آوردن حق رأی برای زنان است: «باز هم تکرار می‌کنم که اولین خواست و هدف بانوان ایران داشتن حق رأی است» (همان: ۷۷). شروع جمله او با واژگان «باز هم تکرار می‌کنم» که تأکید او را بر موضوع سخنرانی، حق رأی زن، نشان می‌دهد، حکایت از این موضوع دارد که زنان ایرانی هنوز در جامعه، از حق رأی محروم هستند. قابل ذکر است که یکی از خواسته‌های زنان پس از انقلاب مشروطه، حق

شرکت کلاریس در فعالیت‌های سیاسی است. هنگامی که آرتوش می‌خواهد به دیدن شاهنده برود، کلاریس می‌گوید: «مگر قول ندادی نروی سراغ شاهنده» و کلاریس در جواب می‌گوید: «شاهنده، بنده خدا، سیاست‌بازیش کجا بود» (همان: ۶۰). در این گفت‌وگو اهل سیاست بودن شاهنده، کتمان شده است؛ در حالی که در داستان نشان داده شده که او شخصیتی سیاسی است و تنها برای آرام کردن همسرش است که آرتوش می‌گوید او سیاسی نیست. عده‌ای از این شخصیت‌های سیاسی را آرتوش به خانه خود می‌آورد، ولی کلاریس از آمدن آنها به خانه‌اش احساس خطر می‌کند: «آمدنشان به اینجا خطرناک نیست؟»، اما آرتوش می‌گوید که آنها کار خاصی انجام نمی‌دهند و فقط با هم گفت‌وگو می‌کنند، اما از انتقاد کلاریس و ترس او می‌توان متوجه شد که آنها فقط «گپ» نمی‌زنند. «با خودم غر زدم: فقط گپ نمی‌زنند» (همان: ۸۸). مادر کلاریس نیز نه تنها خود درگیر مسائل سیاسی و اجتماعی نمی‌شود، بلکه مخالف شرکت شوهر و دامادش در این‌گونه مسائل است. او به کلاریس می‌گوید به آرتوش گفته‌ام که به سراغ شاهنده نرود: «صد بار گفتم نباید برود سراغ این گیس‌بریده (شاهنده) موهای بلند و سفیدش را دم اسبی می‌کرد». لوازم شکار فروختن بهانه است» (همان: ۶۹). همچنین از شوهر فقیدش نیز انتقاد می‌کند که مدتی با آرتوش در چنین جلساتی شرکت می‌کرده است: «کم از دست خدا بیامرز و سیاست‌بازی‌هایش کشیدم، حالا هم دامادم!» (همان). نینا، دوست کلاریس نیز همچون وی می‌اندیشد، اما برخلاف کلاریس که با

محروم‌اند. همچنین به انتقاد از زن ایرانی می‌پردازد؛ چرا که هنوز از حق خود، حتی آگاه نیست (همان: ۱۹۴). نوراللهی زنی است که به دنبال دانستن وضعیت و موقعیت زنان اقلیت‌هاست؛ چنان‌که از کلاریس در این باره سؤال می‌پرسد: «قوانین ازدواج و طلاق آرامنه، حق نگهداری فرزند بعد از طلاق، حقوق زن در تاریخ ارمنستان، درصد بی‌سوادی میان زنان» (همان: ۱۹۷). اما کلاریس از هیچ‌کدام این مسائل چیزی نمی‌داند و این ندانستن او می‌تواند معنی‌دار باشد. تنها چیزی که برای او مهم است رسیدن به کارهای درون‌خانه است. بنابراین، ندانستن او، بی‌تفاوتی و حتی ناآگاهی او را از چنین مسائلی نشان می‌دهد و منعکس می‌کند که زنان هنوز از حقوق خود در جامعه آگاه نیستند. ارتباط کلاریس با نوراللهی، در او تأثیر می‌گذارد و سبب می‌شود تا او خود را از دنیای محدود خانه خارج کند (همان: ۱۹۹). سرانجام کلاریس متحول می‌شود و تصمیم می‌گیرد که در انجمن خانم نوراللهی شرکت کند.

زویا پیرزاد در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» کوشیده است تا مشکلات و مسائل زنان در حیطه خصوصی زندگی را به تصویر بکشد و آنها را - به جز خانم نوراللهی - به مسائل مختص به حیطه عمومی، بدبین نشان دهد، اما در پایان داستان او، زن داستان متحول می‌شود و سعی می‌کند نه تنها مشکلات درون‌خانه و خانواده را حل کند، بلکه برای به دست آوردن حقوق اجتماعی خود نیز بکوشد. زنان در عصر جدید، به صورت فعال وارد عرصه سیاست شدند و نقش مهمی در توسعه جوامع

انتخاب کردن و انتخاب شدن بود که مجلس با خواسته آنها موافقت نکرد و آنها را در کنار مجانین از حق رأی محروم ساخت که در واکنش به این موضوع گفته شد: «تا روزی که زنان از حق رأی و ورود به مجلس، حتی برای تماشا کردن محروم‌اند، امید به ترقی در این کشور نیست» (هاشمی، ۱۳۶۵: ۵۳۰). در سال ۱۳۴۳ زن ایرانی از حق رأی برخوردار شد و زنان توانستند که هم رأی بدهند و هم خود به عنوان نماینده به مجلس راه بیابند. خانم نوراللهی علت شکست زنان در رسیدن به حقوق خود را نداشتن اتحاد و هماهنگی می‌داند (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۷۷). وی در شعری که در پایان سخنرانی خود می‌خواند، زن ایرانی را دعوت به بیدار شدن می‌کند و به آنها گوشزد می‌کند: تنها آرایش کردن و زیبایی شرط زن بودن نیست (همان: ۷۸). بند دوم و سوم شعر نشان از این می‌دهد که در دنیا زن به مقام و جایگاه خود دست یافته و در حیطه عمومی نقش‌آفرین است و بند آخر شعر حکایت از این دارد که زن ایرانی هنوز به این مهم دست نیافته است و زن بودن را در آرایش و زیبایی می‌بیند، چیزی که بسیاری از زنان داستان، مانند آلیس به آن گرفتار هستند. در ادامه، از زنان به ویژه از کلاریس می‌خواهد که در جلسات انجمن شرکت کنند؛ زیرا «انتخابات مجلس نزدیک است و حتماً می‌دانید که به خاطر مسئله حق رأی، امسال برای زن‌های ایرانی سال مهمی است» (همان: ۱۱۰). در صحنه دیگری که کلاریس با خانم نوراللهی در «میلک بار» ملاقات می‌کند، وی از حقوق زنان سخن می‌گوید، حقوقی مانند حق رأی که زنان ایرانی هنوز از آن

## ۲. مردسالاری جامعه

یکی از مهم‌ترین مسائل این داستان، به تصویر کشیدن دنیای مردسالارانه است. شخصیت زن در این داستان، به جز شهرزاد، زنی سنتی است که قواعد جامعه مردسالار را پذیرفته است. برای نمونه دربارهٔ مریم صفت‌هایی به کار برده می‌شود که نشان می‌دهد وی شخصیتی است: «خوب، حرف شنو، ساده و زودباور» (ارسطویی، ۱۳۸۴: ۷) این صفات یادآور زن مطلوب در شعر سعدی است؛ یعنی جامعه سنتی و مردسالار سده هفتم هجری: «زن خوب فرمان‌بر پارسا». او برای جلب نظر مرد دلخواهش آرایش می‌کند، غذا می‌پزد و خانه را مرتب می‌کند (همان: ۲۳). کارهایی که یک زن در جامعه مردسالار باید انجام دهد. نویسنده، این امر را مسئله‌ای می‌داند که همهٔ جامعه ایران در طول تاریخ به آن گرفتار بوده است؛ چنان‌که به انتقاد از تاریخ می‌پردازد و می‌گوید تاریخ این سرزمین را خودنمایی مردان پر کرده است: «تاریخ را فقط خودنمایی مردهایی می‌دید که پز به کنیزک‌هاشان آسمان به این نزدیکی را سوراخ می‌کند» (همان: ۶). راوی، شهرزاد، وقتی از رفتن خشایار و مریم به تخت جمشید سخن می‌گوید، بیان می‌کند: «آنجا شناسنامه همهٔ زن‌ها گم شده بود. هیچ باستان‌شناسی، هیچ خطی، از هیچ شناسنامه زنانه‌ای زیر هیچ ستونی پیدا نکرده بود تا بر کتیبه‌ای حک کند» (همان: ۱۰). در این گفتار، منظور از آنجا، تخت جمشید است که می‌توان گفت تخت جمشید مظهر تمام گذشته ایران است و پیدا نشدن شناسنامه از زنان، نشان‌دهندهٔ این است که در این گذشته، زنان از خودشان هویتی

بر عهده گرفتند، چون «ورود زنان به قلمرو سیاست امری ضروری و اساسی بود؛ زیرا تمامی جوامع مردسالارند و مسلماً نمی‌توان برای آغاز کردن و پیشبرد تغییرات لازم به مردان اتکا کرد» (گرت، ۱۳۷۹: ۱۶۸).

## ب) رمان «بی‌بی شهرزاد» نوشته شیوا ارسطویی

### ۱. خلاصه داستان

زمان داستان بعد از دههٔ ۶۰ است؛ هر چند از طریق گذشته‌نگری‌هایی که در داستان انجام می‌شود، زمان داستان به دوران باستان نیز برده می‌شود. مکان داستان تهران و شیراز است و داستان دربارهٔ زنی است نقاش با اندیشه‌های فمینیستی و روشنفکرانه که «شهرزاد» نام دارد. او ابتدا با مردی به نام علی ازدواج کرده تا زندگی آرامی داشته باشد و خود را از جنگیدن خلاص کند، اما سرانجام از علی جدا می‌شود و با نقاشی‌کردن گذران زندگی می‌کند. علی که مردی عیاش است در گذشته با مریم رابطه داشته است. در نبود علی، مریم برای دریافت پولش به خانه او می‌آید و با شهرزاد روبه‌رو می‌شود. مریم با شهرزاد دوست می‌شود و شهرزاد از وی تابلوی نقاشی می‌کشد. مریم که معشوقهٔ خشایار است، قصد دارد به هر نحوی که شده با خشایار ازدواج کند. از خشایار صاحب فرزندی نامشروع می‌شود و برای حفظ آن می‌کوشد، اما سرانجام می‌میرد. گلی، دختر علی که هنگام ازدواج شهرزاد با پدرش، با وی آشنا شده بود، بعد از مدتی به خانه شهرزاد می‌آید و سخن از زشتی‌ها و فسادهایی به میان می‌آورد که در دنیای اطراف خود دیده است.

وصف، زن فقط در کنار مرد می‌تواند به آسایش دست بیابد؛ وگرنه بدون شوهر باید به تنهایی برای زندگی بجنگد. یکی دیگر از نشان‌های مردسالاری این داستان، ارتباط یک مرد با چند زن است. علی با زن‌های مختلفی رابطه جنسی دارد و این رفتار او از سوی جامعه محکوم نمی‌شود که این نشان می‌دهد کارهای خلاف عرف از مردان به سبب مردسالار بودن جامعه پذیرفتنی است. خشایار، نیز همچون علی با چند زن در ارتباط است. مریم برای یافتن هویت زنانه خود، عاشق این شخصیت می‌شود و در پی این است که او را برای ازدواج با خود ترغیب کند. (همان: ۴۷). اماکن، مریم را به خاطر رابطه نامشروع با خشایار دستگیر می‌کند و او را مورد بازخواست قرار می‌دهد، اما کسی با خشایار کاری ندارد. این موضوع بیانگر آن است که در جامعه مردسالار، زن محکوم به حفظ و اجرای قوانین است، ولی مرد هر کاری که می‌خواهد می‌تواند انجام دهد و بازخواست هم نمی‌شود. زن در جامعه مردسالار، اگر به جنسیت خود اجازه بروز بدهد، اندیشه‌های مردسالارانه جامعه آن را سرکوب می‌کند: «آگه به جنسیتیم اجازه بروز بدم، جنس جامعه‌ام، کله‌ام رو از کار می‌اندازه» (همان: ۵۵). در این داستان، نویسنده بر آن است که نشان دهد نگاه جامعه و مردان به زنان مانند قصه شهزاد است که شاه - مظهر اندیشه‌های مردسالارانه - زنان را می‌کشد و زن برای نجات خود همچون شهزاد باید قصه‌گوی دردهای خود باشد. در این داستان زنان، مردان را دوست دارند، اما مردان مانند خشایار دوران باستان، می‌خواهند زنان را بکشند. البته منظور از کشتن زنان

نداشته‌اند و تنها نشانی از مردان را می‌توان در این گذشته یافت. در صحنه‌ای از داستان، خشایار به مریم می‌گوید: «براش آپارتمان می‌خرد» (همان: ۱۵). این سخن خشایار (یعنی خرید آپارتمان) و ستون‌های تخت‌جمشید او را به این فکر می‌اندازد که زنان همواره در حصار دیوار خانه‌ها محصور بوده‌اند: «آدم‌های تاریخ چه طوری دور زنهاشان دیوار و سقف می‌ساختند» (همان: ۱۵). راوی از طریق دو واژه آپارتمان و ستون، توانسته است گذشته را به حال پیوند دهد و نشان دهد که اندیشه‌های مردسالاری از گذشته تا زمان حال در جامعه ایران تداوم یافته است، اما شیوه اجرای آن متفاوت شده است. در طول تاریخ زن باید محصور در حیطه خصوصی و چهار دیواری خانه باشد، چه در قصر با ستون‌های باشکوه باستانی و چه آپارتمان‌های شیک امروزی. مریم در داستان همواره در پی این است که خواسته‌های خشایار را بر آورده سازد؛ چنان که پیش از آمدن خشایار به خانه همواره به حمام می‌رود تا بوی روغن ندهد؛ چرا که خشایار همواره «دوست دارد مریم همیشه تر و تازه و خوش‌بو باشد» (همان: ۱۹). خشایار موی بور دوست دارد و مریم نیز «آن قدر موهایش را رنگ زده بود که موها مثل جارو خشک و بی‌حال شده بود» (همان: ۲۱). نویسنده از این طریق می‌خواهد نشان دهد که زن در این برهه تاریخی نیز تنها در پی اجرای خواسته‌های شوهر است و به خواسته‌های خود اصلاً توجه ندارد. در قسمتی دیگر از داستان راوی می‌گوید: «شوهر داشتن، تنها راه آرام زندگی کردن بود» که این نشان می‌دهد در جامعه مورد



آن است که جلوی حرف زدن آنها را بگیرند و آنها همچون شهزاد قصبه‌گو مجبورند که برای زنده ماندن خود قصه بگویند (همان: ۱۱۹). البته آنها مجبورند با خود حرف بزنند و تنها فکر کنند که نتیجه آن، این است که «قالی ببافیم، روی هر پارچه اضافی که گیرمان می‌آید گل بدوزیم، نخ‌های طلائی را از سوراخ ریز سوزن رد کنیم و هر شکلی را دوست داریم و به فکرمان می‌رسد، روی حریر بدوزیم» (همان). با توجه به اینکه حوادث داستان در دهه ۶۰ و اوایل انقلاب اتفاق می‌افتد، در این دوره، زن نمی‌تواند به تنهایی جایی برود و هنوز به وی به عنوان یک موجود ضعیف نگریسته می‌شود که باید با یک مرد همراه باشد. زمانی که مریم به شیراز می‌رود و می‌خواهد به هتل برود، در اداره اماکن از او سؤال می‌کنند چرا تنها به سفر آمده است؟ که از طریق این نوع سؤال‌ها می‌توان به نوع نگرش به زن در این دوره پی برد:

«- اومدم تخت جمشید رو ببینم.

- حمل بر جسارت نباشه، البته شما جای خواهر ما هستین، ولی چرا تنها؟» (همان: ۱۰). البته در مقابل این اندیشه‌های مردسالار جامعه، واکنش‌هایی نیز شکل گرفته است. از جمله: اندیشه‌های فمینیستی که شیوه اجرای آن در کشورهای شرقی، مورد انتقاد راوی است. راوی که خود اندیشه‌های فمینیستی دارد و معتقد است که زن نباید به زیر سلطه مردان قرار گیرد. معتقد است که زنان شرقی از فمینیسم چیزی جز زن بد بودن برای شوهر خود درک نکرده‌اند (همان: ۵۴). البته راوی ریشه این برداشت بد را در اندیشه‌های مردسالار

می‌بیند: «تلقی مرد جهان سومی از زنه که باعث این همه تعارض در شخصیت زن شده. طبیعیه که زن مستقل این نوع جامعه، روشنفکر بودن رو به جنس شدن ترجیح بده. چون مرد جهان سومی، ذهنیت جامعه، زن رو تفکیک کرده. ما همه داریم با عقده‌هامون زندگی می‌کنیم چون همیشه مجبور بودیم بین دو چیز یکی رو انتخاب کنیم» (همان). او برای اینکه در حصار مرد قرار نگیرد، با شخصیت‌های داستان، یعنی علی و خشایار ازدواج نمی‌کند و بدین طریق به مبارزه با اندیشه‌های مردسالار می‌پردازد. خشایار درباره او می‌گوید: «تو آن دیوارهای بلندی را که آن شاه‌ها دور کنیزک‌هاشان می‌کشیدند دوست نداری» (همان: ۱۰۳). این دیوار، همان اندیشه‌های مردسالار جامعه است که زن را محصور در حصار خانه می‌کند و کنیزک، مظهر تمام زنان جامعه ایران از گذشته تاکنون است که در این حصار زندانی‌اند و شاهان نیز مردانی هستند که اندیشه‌های مردسالار دارند و به زنان اجازه ورود به حیطه عمومی را نمی‌دهند. شهزاد، شخصیتی است که می‌خواهد «قفس را تبدیل به یک دشت سبز کند» (همان: ۱۰۴)؛ یعنی برآن است تا این قفس مردسالاری را بشکند و زن را وارد دنیای تازه‌ای کند که مانند دشت سبز دلنشین است و این دشت سبز هنگامی به دست می‌آید که زن نیز به هویت خود دست بیابد و از زیر سلطه اندیشه‌های مردسالار رهایی بیابد. البته او نسبت به همه مردها نگاه منفی ندارد. او از مردانی فرار می‌کند که مانند علی و خشایار به دنبال تن زن هستند و می‌خواهند او را حصار می‌کنند. او در گفت‌وگوی با

افسانه برای زن‌ها بیان می‌کرد، در یک واژه خلاصه می‌شد و معنا می‌یافت: «مرد» (همان: ۴۹). از این طریق راوی بیان می‌کند که آینده زن در این است که مردی را بیابد و با او ازدواج کنند تا آینده‌ای داشته باشند و از این طریق ترسیم می‌شود که مهم‌ترین خواسته زنان، یافتن این مرد و شریک است. شهرزاد، راوی، بر آن است که زن نباید ازدواج کند؛ زیرا در آن صورت اسیر می‌شود و استقلال خود را از دست می‌دهد، اما مریم حاضر است که با معشوقش، خشایار ازدواج کند و این حصار را بپذیرد: «خشایار را دوست دارم که حاضرم تا آخر عمر تو قفس طلائی او زندگی کنم» (همان: ۸۷).

#### ۴. رابطه نامشروع

یکی از موضوع‌های این داستان، ایجاد رابطه جنسی نامشروع بین زنان داستان با مردان است. به خصوص مردانی که قیافه‌ای داشته‌اند، مدرکی گرفته‌اند و می‌توانند با سخنان جذاب، زنان را مجذوب خود کنند. خشایار نمونه‌ای از این مردان است که اسم و رسم او سبب شد، چندین زن با او رابطه داشته باشند: «می‌دانستم خیلی از زن‌ها به اسم او جواب مثبت داده بودند، به‌رغم جسم بی‌قواره و صورت پیرش» (همان: ۵۴). مریم نمونه‌ی زنانی است که از این طریق گذران زندگی می‌کند؛ چنان‌که افسانه در گفت‌وگو با شهرزاد به این موضوع اشاره می‌کند: «او اعتقاد داشت نیم‌تنه‌ای به این بزرگی و افتاده، زیر کمربت به این اندازه باریک و شانه‌هایی افتاده در سن مریم نشانه تجربه‌های فراوان اوست» (همان: ۹۵). گلی در گفت‌وگو با شهرزاد از روابط نامشروع با

گلی، دختر علی، می‌گوید مردها با هم متفاوت‌اند و باید به دنبال کسی بود که نگاه جنسی به زنان ندارند: «مردهای خوب زیادن [...] تحفه‌اش خوبه. بگردی، پیدا می‌کنی. فقط باید از هوش نرفته‌ات کمک بگیری!» (همان: ۱۴۹).

#### ۳. ازدواج

ازدواج از مهم‌ترین نگرانی‌های زن سنتی است؛ چرا که زن از طریق ازدواج است که می‌تواند به هويت دست بیابد. در داستان بی‌بی‌شهرزاد نیز زنان شهر شیراز - که می‌توان گفت نماد همه‌ی زنان ایران هستند - در خیال و آرزوی دست یافتن به شوهری هستند که با آنها احوالی عاشقانه را در میان نارنج‌ها و سروها بگذرانند. مریم از جمله زنانی است که با مردان هرزه‌ای رابطه دارد تا مگر از میان آنان شوهر و مرد خود را بیابد؛ چنان‌که راوی درباره‌ی او می‌گوید: «عادت کرده بود فقط برای مرد هیز حرف بزند» (همان: ۴۲). این توصیف درباره‌ی مریم، نشان می‌دهد که او بیش از آنکه با زنان سخن بگوید همدم مردان است و مخاطب او نیز بیشتر مردان هرزه‌ی شهر هستند. تنها نگرانی این شخصیت آن است که شوهری برای خود بیابد: «فضیلت برای او یک معنی داشت: تبدیل کردن خشایار به شوهر» (همان: ۵۱). افسانه زن فال‌گیری است که در جلوی خانه‌ی راوی خانه دارد. وی برای زنان فال می‌گیرد و برای آنها از مرد آینده‌شان سخن می‌گفت: «افسانه فقط پول می‌گرفت تا نشانی‌های مرده‌های آینده به دست را بگوید. زن‌ها خود، آینده را باید از آن مشت‌ها کش می‌رفتند» (همان: ۴۸). آینده‌ای که

نمی‌کند و بچه‌هایش را بزرگ می‌کند، اما شهرزاد از خانه بیرون می‌آید و دیگر به خانه بر نمی‌گردد. شهرزاد با علی ازدواج می‌کند و در خانه وی نمایشگاه نقاشی برپا می‌سازد، اما پس از مدتی طلاق می‌گیرد. علی پیش از ازدواج با مریم و شهرزاد، زنی داشت که او را طلاق داد و حاصل این ازدواج دختری به نام گلی است که از کارهای پدر متنفر است. به طور کلی، خانواده‌های داستان به علت دیدگاه‌های مردسالار حاکم بر آنها و رعایت نکردن شئون لازم، متلاشی شده‌اند. هم زن خانواده خیانت می‌کند و هم شوهر و فرزندان نیز چندان به والدین خود احترام نمی‌گذارند.

#### ۵. موقعیت زن در خانه

ج) رمان «نگران نباش» اثر مهسا محب‌علی  
۱. خلاصه داستان  
مهسا محب‌علی، در این رمان گوشه‌هایی از زندگی دختری به نام شادی را نشان می‌دهد که دچار اعتیاد است. در تهران زمین‌لرزه‌هایی خفیف رخ می‌دهد، همه مردم از جمله خانواده شادی بر آن هستند که شهر را ترک کنند و به جاهای دیگر بروند، اما شادی همراه برادرش، آرش و دیگر دوستانش حاضر به ترک شهر نیستند. او از خانه بیرون می‌زند و نزد دوستانی می‌رود که هر کدام از آنها به نوعی به مواد مخدر معتاد هستند. تنها نگرانی شادی در این میان این است که مواد به دست آورد. بعد از اینکه همه برای نجات جانشان به مکان‌های امن پناه می‌برند، او به کانال فاضلاب کنار میدان می‌رود. در این رمان نویسنده کوشیده است تا با استفاده از زاویه دید اول شخص (اول شخص قهرمان)، دیدگاه و نگرش زنان

مردان هرزه سخن می‌گوید و بیان می‌دارد که او با تن‌فروشی پول به دست می‌آورده است. نتیجه این روابط نامشروع فرزندی است که مجبور به سقط آن می‌شود و در پایان جان خود را نیز از دست می‌دهد. البته روای، شهرزاد، معتقد است که زن بسیار مقدس است و محل تولد و زایش است. بنابراین، باید که برای تن و روح خود ارزش قائل شود و اجازه ندهد که هر کسی به او تعرض کند؛ چنان که به مریم می‌گوید: «تن تو مثل مسجده! چرا نمی‌فهمی؟ تن تو رو تبدیل به مستراح مسجد نکن! منظورم توی نوعیه» (همان: ۸۸).

از جمله خانواده‌های این داستان، خانواده مریم است. خانواده‌ای سنتی که پدر حاضر نیست دخترش با فردی ازدواج کند که می‌خواهد به فرنگ برود و مادری که بر نمی‌تابد دخترش تا دیر هنگام در بیرون از خانه بماند. مادر مریم از این موضوع آن اندازه غمگین می‌شود که دق می‌کند و می‌میرد. مرد سنگ‌تراش در گفت‌وگویی با شهرزاد در این زمینه می‌گوید: «از حرف‌های فامیل‌هاش فهمیدم! می‌گفتن مادرش از دست اون دق کرده» (همان: ۱۴۱). خود مریم نیز ابتدا با علی ازدواج می‌کند و در ادامه طلاق می‌گیرد. در این دوره او به خودفروشی تن در می‌دهد و همواره با علی بر سر پول به دست آمده از این راه دعوا می‌کند. در ادامه بر آن است که با خشایار ازدواج کند که موفق نمی‌شود. خانواده شهرزاد نیز از دیگر خانواده‌های این داستان است. پدر می‌میرد و مادر شوهر

اصل، حفظ زندگی است. زمانی که اولین زلزله‌ها شهر را به لرزه درمی‌آورد، شادی این‌گونه به این مسئله واکنش نشان می‌دهد: «من هم از جام جُم نخوردم. یک جوهرایی سر کیف بودم» (محب‌علی، ۱۳۹۰: ۷). این واکنش، نشان‌دهنده نگرش شخصیت، نسبت به زندگی است. اینکه از جایش تکان نمی‌خورد، نشان نترسی و بی‌خیالی اوست که البته این نترسی او صفت مثبتی نیست؛ چرا که زلزله هر لحظه امکان دارد شهر و خانه را خراب کند؛ در حالی که او بی‌خیال است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که برای او زنده ماندن یا مردن چندان اهمیتی ندارد. او از لرزش زمین و تکان خوردن تختش حتی لذت می‌برد و شاد است. نویسنده برای برجسته کردن این واکنش شخصیت و نشان دادن غیر طبیعی بودن آن، از واکنش‌های مادرش نیز سخن می‌گوید: «حتماً از همان نیمه‌شب که لرزه‌ها، شروع شد، تسیب‌حش را زمین نگذاشته. هر نیم ساعت یک‌بار در اتاق را باز کرد و جیغ کشید» (همان). در این صحنه که مادر، شخصیت کانون زاویه دید است، هم می‌ترسد و هم غمگین است؛ چنان‌که از اتاق بیرون می‌آید و جیغ می‌کشد. بدین طریق نویسنده از طریق ایجاد این تقابل، غیرطبیعی بودن و تأثیر مواد مخدر را در نوع نگاه افراد و برداشت آنها را نسبت به زندگی به صورت غیرمستقیم بیان کرده است. در صحنه دیگر از داستان، مادر همراه بابک و تا حدی پدر، بر آن هستند که برای حفظ جان خود شهر را ترک کنند؛ چنان‌که مادر برای رفتن بسیار شتاب دارد و بابک به او می‌گوید: «الان می‌ریم مامان... الان می‌ریم» (همان: ۹)، اما شادی از آنها می‌خواهد بیرون

معتاد را نسبت به مسائل مختلف در جامعه و برخورد جامعه را با آنها به تصویر بکشد. همچنین، نویسنده در نقل حوادث داستان از شیوه روایت خطی استفاده می‌کند. مکان داستان، تهران است و زمان، دهه ۸۰ خورشیدی است. در این زمان خطر وقوع زلزله در تهران، بیش از پیش مطرح می‌شود. مردم، رسانه‌ها و کارشناسان همگی درباره احتمال وقوع زمین‌لرزه و ابعاد و پیامدهای احتمالی آن سخن می‌گویند و کلاً این موضوع به بحثی داغ و پرحاشیه تبدیل شده است.

## ۲. اعتیاد زنان

اعتیاد به انواع گوناگون مواد مخدر، در اکثر جوامع از مسائل و معضلات مهم اجتماعی است. در این داستان نویسنده کوشیده است تا بدون اینکه به صورت مستقیم از تأثیر مخرب اعتیاد حرف بزند، تنها با بیان نگرش‌های مختلف شخصیت‌های داستان، از جمله «شادی» شخصیت اصلی داستان، تأثیر مخرب اعتیاد را بر ذهن و فکر آدمی و به خصوص زنان نشان دهد. وی برای نشان دادن این تأثیر از نحوه برخورد شخصیت‌های معتاد و غیرمعتاد داستان، با یک حادثه طبیعی؛ یعنی زلزله در شهر تهران استفاده کرده است. این موضوع سبب شده است تا شخصیت‌های داستان در تقابل با هم قرار بگیرند. افراد معتاد حاضر به ترک شهر نیستند، اما افراد سالم برای حفظ جان خود تلاش می‌کنند تا شهر را ترک کنند. این موضوع نشانگر این است که یک شخصیت معتاد برای زدن ماندن خود چندان ارزشی قائل نیست، ولی برای شخصیت‌های سالم،

(همان: ۲۴). در این گفتار نیز مادر با احساسی مادرانه بر آن است که شادی را با خود به بیرون شهر ببرد، اما شادی هیچ احساسی نسبت به مادر ندارد و اهمیتی به دل‌نگرانی وی نمی‌دهد. اگر شادی به صورت محدود به دیگران توجه نشان می‌دهد، زود پشیمان می‌شود. برای نمونه هنگامی که بچه همسایه اشکان را بغل می‌کند، او را به بچه سگ تشبیه می‌کند: «بچه دارد لب و لوجه خیسش را مثل توله سگ به صورتم می‌مالد» (همان: ۵۰) که این تشبیه هم تنفر و هم بی‌احساس بودن شادی را نشان می‌دهد. اگرچه اشکان را از خودکشی نجات می‌دهد، اما او را با حالتی وخیم رها می‌کند و می‌رود. حتی به این فکر نمی‌کند که ممکن است دوستش در آن حالت بمیرد. شادی در گفت‌وگو با کراسوس، درباره خانواده‌اش از واژه «آشغال‌ها» استفاده می‌کند که هم بی‌حرمتی به آنهاست و هم تنفر این شخصیت را از خانواده‌اش نشان می‌دهد: «دمت گرم پسر، خیلی با حالی. بذار یه زنگ بزمن به خونه ببینم این آشغال‌ها شاخو کشیدن یا نه؟» (همان: ۷۱)، اما هنگامی که تماس می‌گیرد به نحوی خانواده‌اش با او برخورد می‌کنند که او نیز از این رفتار آنها لذت می‌برد.

در هر جامعه‌ای، از افراد آن، با توجه به موضوع جنسیت، انتظار می‌رود که رفتار و گفتاری متناسب با شخصیت خود بروز دهند، اما به سبب اعتیاد، شادی به این مسئله توجه ندارد و برخلاف انتظار جامعه که از زنان خواسته می‌شود مؤدبانه‌تر از مردان سخن بگویند، از واژگان رکیک استفاده می‌کند؛ چنان که به برادرش می‌گوید: «گم شو»

بروند و در را ببندند: «چشم‌هایم را می‌بندم و زیر لب می‌لندم: درو ببند» (همان). در بستن و ماندن در اتاق، نمادی از این است که او قصد رفتن با دیگران و ترک شهر را ندارد و بر آن است که در خانه بماند. او در جواب بابک که از او می‌خواهد با آنها برود. می‌گوید: «حالا بزمن به چاک، دیگر حوصله‌ات را ندارم» (همان: ۱۱). تنها نگرانی او در این لحظه‌های پر از ترس و اضطراب، نگرانی برای به دست آوردن مواد مخدر است (همان: ۹) و آروزی او این است که در اوج نشنگی جان دهد: «من که درد نمی‌کشم. مطمئن باش در اوج نشنگی جان می‌دهم» (همان: ۲۲). سرانجام خانواده او به منطقه ییلاقی کلاردشت (در شمال ایران) می‌روند، اما جایی که او برای گذراندن شب انتخاب می‌کند: «سراشویی کنار رودخانه را پایین می‌روم. بوی آشغال گندیده می‌ریزد تو مخم. کانال فاضلاب زیر میدان به‌ترین جاست» (همان: ۱۴۶) که در این صحنه این تقابل بین شخصیت‌ها به اوج خود می‌رسد و مهم نبودن زندگی برای یک فرد معتاد به صورت برجسته‌ای به تصویر کشیده می‌شود.

همچنین نویسنده سعی کرده است تا نشان دهد که اعتیاد سبب می‌شود، رابطه انسان‌ها خالی از احساس شود. هنگامی که بابک به شادی می‌گوید: آیا او نگران مادر نیست، شادی چنین واکنش نشان می‌دهد: «نمی‌بینی مامان چه قدر نگرانه؟ چشم‌هایم را می‌بندم. برات مهم نیست؟» (همان: ۱۱). در مقابل مادر بر آن است که به هر نحوی شده، شادی را با خود ببرد: «شده دست و پاشون رو ببندم می‌برمشون. من بدون بچه‌هام هیچ‌جا نمی‌روم. بلند شو بیا»

«یک وقتی به قول خودش چریک بوده و شب‌نامه پخش می‌کرده، یا توی کوه و کمر اسلحه به دست می‌گرفته» (همان: ۹) و به سبب این فعالیت‌ها نیز تعقیب می‌شود؛ چنان‌که شادی در این‌باره می‌گوید: «باور می‌کنم که همان دختر شهرستانی هستی که توی بگیر و ببندهای سال‌های شصت به خانه استادت پناهنده شدی» (همان: ۲۶) که این اشاره کوتاه و گذرا به این موضوع، نشان‌دهنده این است که این مسئله در داستان اهمیت چندانی ندارد. پروین، مادر الهام و اشکان نیز در فعالیت‌های سیاسی مشارکت داشته و عضو حزب توده بوده و به زعم خودش برای رساندن کارگران به حقوق اجتماعی‌شان تلاش می‌کرده است (همان: ۵۵). اما به دلیلی یا دلایلی که نویسنده اشاره نمی‌کند، اکنون از فعالیت سیاسی سرخورده شده و مست می‌کند و در حالت مستی است که به کارهای گذشته خود اشاره می‌کند یا اینکه آنها را در حیاط خانه‌اش اجرا می‌کند. در صحنه دیگری از داستان، شادی به عنوان راوی داستان بیان می‌کند که این دو شخصیت، فعالیت سیاسی و اجتماعی مشترک انجام می‌داده‌اند (همان: ۶۴).

#### ۴. مصرف و مدگرایی زنان

مدرنیته، تأثیرات مثبت و منفی گوناگونی در کشورهای مختلف داشت که یکی از تأثیرات منفی آن در کشورهای جهان سوم، رواج مصرف‌گرایی بود. در داستان «نگران نباش» نیز مهسا به این موضوع توجه داشته و به عنوان یک موضوع فرعی آن را طرح کرده است. مادر شادی، در این داستان،

(همان: ۱۲) یا هنگامی که گلین خانم، درباره ملوک، مادر بزرگش، از او سؤال می‌پرسد، می‌گوید: «خانوم رفته دنبال عشقش» (همان: ۱۷). این نحوه پاسخ دادن موجب تعجب گلین می‌شود؛ چرا که آن را توهینی به مادر بزرگ می‌داند و انتظار چنین سخنانی را از شادی ندارد. همچنین با توجه به فضای مذهبی جامعه، زنان باید نوع راه رفتن و نوع لباسشان به گونه‌ای باشد که جلب توجه نکند، اما شادی در خیابان که پر از زن و مرد است، بدین‌گونه راه می‌رود: «می‌خواهم تا سر پل را یورتمه بروم» (همان: ۴۷).

تأثیر دیگر اعتیاد بر نگرش افراد معتاد که شادی نمادی از آنهاست، این است که جامعه را به دو دسته تقسیم می‌کند: گروه معتاد که خود نسبت به آنها نگرش مثبتی دارند و افراد سالم که آنها را افراد ترسو و عوضی می‌نامند. آرش، برادر شادی که او نیز معتاد است، به شادی می‌گوید: «تهرون داره بندری می‌زنه تا هر چی نامرد و آشغال و عوضیه از شهر بریزه بیرون» (همان: ۲۳). شادی نیز در پاسخ می‌گوید: «از کجا معلومه آشغال‌ها و عوضی‌ها نمونن تو شهر؟» (همان).

#### ۳. زنان و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی

در این داستان نیز موضوع مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به صورت یک موضوع فرعی در داستان مطرح شده است. در داستان اشاره کوتاهی می‌شود به مادر شادی که پیش از ازدواج و در دهه ۶۰، عضو گروه‌های چریکی بوده و دست به فعالیت‌های گوناگون می‌زده است:

(همان: ۴۲). هنگامی که شادی از خانه الهام باز می‌گردد، دو پسر برای او مزاحمت ایجاد می‌کنند: «تا می‌پیچم توی خیابان اصلی دوتا پسر مونگروبی که اسکیت پایشان است به هم تنه می‌زنند و توی شلوغی گم می‌شوند» (همان: ۷۳). نویسنده سعی کرده است از طریق این صحنه‌ها، ناامن بودن شهر را حداقل برای دختران معتاد نشان دهد که هر کس به خصوص به نیت روابط جنسی به آنها نزدیک می‌شود.

#### ۶. ازدواج

تنها شخصیت داستان «نگران نباش» که به ازدواج فکر می‌کند، «الهام» است. او نیز مانند دیگر شخصیت‌ها به مواد سکرآور و مخدر اعتیاد دارد، اما همواره در انتظار است که شاهداده مورد نظرش از راه برسد و با او ازدواج کند (همان: ۶۵). البته او تنها منتظر آمدن فرد دلخواه ننشسته، بلکه از انواع مواد آرایشی برای جذاب کردن خودش استفاده می‌کند تا بتواند مرد دلخواه خود را بیابد؛ چنان‌که شادی درباره او می‌گوید: «بوی نرم‌کننده و لوسیون و شامپو و هزار کوفت دیگر (او) تو مخم می‌پیچد» (همان: ۶۴). هنگامی که مهسا به خانه آنها می‌رود و می‌بیند از وی خبری نیست، با خود فکر می‌کند: «اصلاً بعید نیست پیدایش کرده باشد، با آن جدیت و پیگیری که الهام دنبالش می‌گشت» (همان: ۶۵). از این سخنان شادی درباره الهام، می‌توان فهمید که الهام برای یافتن فرد مورد نظر خود از شیوه‌های غیر مرسوم مانند: داشتن دوست پسر استفاده می‌کند که با معیارهای جامعه چندان همخوانی ندارد. همچنین،

نمادی از زنانی است که توجه ویژه‌ای به مد و استفاده از لباس‌های تازه دارد؛ به گونه‌ای که کار هر روزه او این است که در آرایشگاه‌ها باشد یا در خیابان به دنبال پیدا کردن چیزهای جدید و مد روز. شادی در این خصوص درباره او می‌گوید: «مامان یا توی آرایشگاه بود یا توی یکی از مهمانی‌های دوره‌اش، یا توی بوتیک‌های جردن و...» (همان: ۳۰). هنگامی که مامان از شادی می‌خواهد همراه او به کلاردشت برود، شادی به او می‌گوید: «من در اوج نشنگی جان می‌دهم. همان جا یک ختم شیک بگیر. آن رو سری گیپور مشکی را ببند از روی موهای شرابی‌ات و با دستمال کاغذی اشک گوشه چشم‌هایت را پاک کن» (همان: ۲۲) که از این توصیفات؛ یعنی تکیه روی صفت «شیک»، روسری گیپور و موهای شرابی، می‌توان فهمید که این شخصیت بیشتر به «مد روز بودن» توجه دارد و تبدیل به شخصیتی شده که بیشتر یک مصرف‌کننده مدگراست تا اینکه بخواهد مانند گذشته به فعالیت سیاسی بپردازد.

#### ۵. مزاحمت‌های جنسی برای زنان

یکی دیگر از مشکلات زنان که در این داستان به آن توجه شده است، ایجاد مزاحمت‌های جنسی برای زنان در سطح شهر است. زمانی که شادی در خیابان‌های تهران می‌گردد، در چند نقطه از شهر می‌بیند که چند مرد برای دختران مزاحمت می‌کنند؛ چنان‌که در یک صحنه، چند پسر، دور یک دختر را می‌گیرند که با فحش دادن دختر و پرتاب لنگه کفش مجبور می‌شوند از او فاصله بگیرند



### بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش کوشیده شده است تا نوع نگاه زنان نویسندگان به موقعیت زنان از دهه ۴۰ به بعد بررسی شود. زویا پیرزاد در رمانش به موقعیت زن در جامعه ایرانی دهه ۴۰ پرداخته است. از مسائل و مشکلات زنان در درون خانه سخن می‌گوید و سپس به مسائل حیطة عمومی و اجتماع می‌پردازد. ملال‌آور بودن زندگی زنان، بی‌توجهی شوهر به زن در خانه، ازدواج کردن و دست یافتن به هویت تازه، علاقه‌مند شدن زنان به مشارکت در مسائل سیاسی و اجتماعی، مهم‌ترین موضوع‌های مطرح شده در داستان زویا پیرزاد هستند. زنان داستان او، شخصیت‌هایی هستند که هنوز به آگاهی و فردیت دست نیافته‌اند و به خواسته‌های خود توجه نشان نمی‌دهند، اما در ادامه شخصیت اصلی داستان به این مرحله می‌رسد، به نگرانی‌های خود توجه نشان می‌دهد و در پی برآورده کردن خواسته‌های خود است. پس از این خودآگاهی است که برای شرکت در مسائل اجتماعی بیرون از حیطة خانواده تشویق و ترغیب می‌شود.

شیوا ارسطویی در رمان بی‌شهرزاد، بیشتر به موضوع مردسالار بودن جامعه ایران از دوران باستان تاکنون پرداخته و از طریق نمادها، این موضوع را به تصویر کشیده است. از طریق راوی اول شخص، شهرزاد، نشان داده می‌شود که زن در طول تاریخ از هویت خالی بوده است و شناسنامه‌ای برای او نمی‌توان پیدا کرد و تنها مردانند که غرور آنها تاریخ را پر کرده است. البته او نگاهی منفی نسبت به جنس مردان ندارد و معتقد است برخی از مردان هستند که ارزش زن را می‌دانند و فقط باید آنها را پیدا کرد.

این شخصیت به آرایش خود بسیار توجه دارد و بنا بر گفته مادرش، بعد از مرگ نیز باید او را با مویچین دفن کرد (همان: ۶۷) که این مسئله نشان می‌دهد که این شخص چقدر به لوازم آرایش و خودآرایی اهمیت می‌دهد تا شاید بتواند از این طریق ازدواج کند. در ادامه، شادی متوجه می‌شود که الهام نرفته است؛ چنان که در گفت‌وگو با کراسوس، سگش، می‌گوید: «تمام تاپ‌ها، شلوارجین‌ها، پالتوها و پیراهن‌های دکولته، تمیز و مرتب از دیوار آویزان‌اند. این یعنی نرفته» (همان: ۶۶).

### ۷. روابط زن و شوهر

محب‌علی به موضوع خانواده و رابطه بین همسر و شوهر نیز توجه نشان داده است. در خانواده‌هایی که او توصیف می‌کند، بین زن و شوهرها، رابطه صمیمی و حاکی از مهر و محبت وجود ندارد؛ چنان‌که پدر شادی بیشتر بیرون از خانه است و با زنان دیگر رابطه دارد: «وقتی بابا توی دفترش نباشد کجاست؟ یا خانه خانم وفایی یا خانم ملکوتی یا خانم هرندی...» (همان: ۱۷). آن‌گونه که شادی بیان می‌کند، ابتدا بین آنها رابطه عشقی وجود داشته است، اما پس از یک دوره کوتاه، از این احساس بین زن و شوهر کاسته شده است. خانواده دیگر، همسایه اشکان، دوست شادی‌اند، که بر اثر مسائل مختلفی همچون پول، همواره با هم کشمکش دارند؛ چنان‌که وقتی شادی بچه آنها را نگه داشته بود و آن دو زوج با هم دعوا می‌کردند، شادی به طعنه به بچه گفت: از طبقه دوم صدای داد و هوار می‌آید. دیدی جاساز مامانت لو رفت عزیزم! حالا چه کار کنیم؟» (همان: ۵۱).

## منابع

- مehسا محب‌علی موقعیت زن را در زمان آمدن زلزله در تهران، زمانی در آینده نزدیک، بررسی می‌کند. وی بر عکس زویا پیرزاد، از مسائل اجتماعی شروع می‌کند و در جریان داستان، برخی از مسائل حیطة خصوصی را نیز به تصویر می‌کشد. اعتیاد، مصرف و مدگرایی، روابط جنسی نامشروع و سرخوردگی از مسائل سیاسی و اجتماعی، از جمله مهم‌ترین مسائل مطرح در داستان مهسا محب‌علی هستند. زن در داستان زویا پیرزاد، تازه متوجه حیطة خصوصی و حقوق از دست رفته خود در این زمینه شده و در تلاش است که به این حقوق خود دست بیابد، اما در داستان محب‌علی، شخصیت‌هایی مانند مادر شادی و پروین، این مرحله را پشت سر گذاشته‌اند و پس از انجام دادن فعالیت‌های سیاسی و عضو احزاب شدن، سرخورده از این گونه فعالیت‌ها، به زندگی روزمره خود روی آورده‌اند. زنان این داستان هر کدام به نوعی به معضلات اجتماعی گرفتارند و نویسنده کوشیده است تا بدون شعار دادن و از طریق شگردهای داستانی تأثیر معضلات اجتماعی مانند اعتیاد به مواد مخدر، الکل و مصرف‌گرایی را به تصویر بکشد.
- ازدواج یکی از موضوعات مشترک در هر سه رمان است و یکی از نگرانی‌های شخصیت زن این داستان‌هاست و این نشان از آن دارد که جامعه هنوز جامعه مردسالار است و زنان برای رسیدن به هویت خود ناچارند ازدواج کنند. روابط بین زن و شوهر نیز از دیگر موضوع‌های مشترک سه رمان است. در این سه داستان عموماً رابطه صمیمی بین زنان و شوهران وجود ندارد. زنان یا نادیده گرفته می‌شوند یا به آنها محبتی نمی‌شود.
- احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۸۱). *زنان زیر سایه پدر خوانده‌ها*. چاپ ۴. تهران: توسعه.
- ارسطویی، شیوا (۱۳۸۴). *بی‌بی شهرزاد*. تهران: قطره.
- ایروانی، شهین (۱۳۸۴). *تحلیلی بر سرگذشت تاریخی زن* (با تأکید بر هویت تاریخی زن مسلمان). تهران: دریا.
- باقری، نرگس (۱۳۸۷). *زنان در داستان (قهرمانان زن در داستان‌های زنان داستان‌نویس ایران)*. چاپ اول. تهران: مروارید.
- بشیری، محمود؛ محمودی، معصومه (۱۳۹۰). «بررسی مقایسه‌ای موضوعات و درون‌مایه‌های مرتبط با زنان در داستان‌های زن‌محور زنان داستان‌نویس (از ۱۳۰۰ تا ۱۳۸۰)». *فصلنامه زبان و ادب پارسی*، شماره ۴۷.
- پاینده، حسین (۱۳۹۲). *گشودن رمان*. تهران: مروارید.
- پرستش، شهرام؛ ساسانی‌خواه، فائزه (۱۳۸۹). «بازنمایی جنسیت در گفتمان رمان (از ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۴)». *زن در فرهنگ و هنر*، دوره ۱، شماره ۴، صص ۷۴-۵۵.
- پیرزاد، زویا (۱۳۸۰). *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم*. تهران: مرکز.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۴). *تکنیک‌های خاص تحقیق*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- فاولر، راجر (۱۳۹۰). *زبان‌شناسی و ادبیات*. ترجمه محمد غفاری، تهران: نی.
- کاظمی‌پور، شهلا (۱۳۸۳). «نقش اجتماعی شدن سیاسی و عوامل اجتماعی‌کننده در مشارکت سیاسی زنان». *مجموعه مقالات همایش مشارکت*

- سیاسی زنان در کشورهای اسلامی. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۲۳۷-۲۱۷.
- گرت، استفانی (۱۳۷۹). جامعه‌شناسی جنسیت. ترجمه کتابیون بقائی. تهران: نشر دیگر.
- مایلز، رزالیند (۱۳۸۰). زنان و رمان. ترجمه علی آدرنگ. تهران: روشنگران.
- محب‌علی، مهسا (۱۳۹۰). نگران نباش. تهران: چشمه.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۷). صد سال داستان‌نویسی ایران. جلد ۱ و ۲. چاپ ۵. تهران: چشمه.
- نیکویخت، ناصر و همکاران، (۱۳۹۱). «روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد، تحلیلی بر پایه‌ی سبک‌شناسی فمینیستی». فصلنامه نقد ادبی. شماره ۱۸، صص ۱۵۲-۱۱۹.
- نیکخواه قمصری، نرگس (۱۳۸۴). تحول نگرش نسبت به زن و تأثیر آن بر انقلاب اسلامی. تهران: پژوهشکده امام خمینی (ره).
- هاشمی، محمد (۱۳۶۵). مذاکرات مجلس شورای ملی در دوره دوم. جلد ۳. تهران: امیرکبیر.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۰). جویبار لحظه‌ها. جریان‌های ادبی معاصر ایران. چاپ سوم. تهران: جامی.
- نیکویخت، ناصر و همکاران، (۱۳۹۱). «روند تکوین





پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی  
پرتال جامع علومو انسانی